

پیرامنا

شماره مسلسل ۳۶۰

سال سی و یکم

شهر یور ماه ۱۳۵۷

شماره ششم

پاسخ به آقای سعیدی سیرجانی

دکتر پروا شیخ الاسلامی
استاد دانشگاه تهران

آخرین دفاع از تقی زاده

..... سقراط - پس ای کلاکون آیا این حرف مرا قبول نداری که بدترین زیانها برای يك کشور، رواج ظلم و بیعدالتی در آن کشور است ؟
گلاکون - البته که قبول دارم و گفتارت در این باره درست است .
سقراط - در آن صورت همین حرفهایی که تا این لحظه شنیده‌ای به خوبی می‌تواند ماهیت و سرشت بیعدالتی را برایت روشن سازد . و اگر معنی بیعدالتی را درست درک کرده باشی، مفهوم عدالت را که نقطه مقابل بیعدالتی است به آسانی درک خواهی کرد . پس بدان، ای یار عزیز ، که مفهوم عدالت حقیقی همین است که هر فردی در اجتماع فقط به کار و مشغله‌ای که در آن ورزیدگی دارد مشغول شود و پا از گلیم تخصص خود فراتر نکذارد . و عکس این قضیه، موقعی که آحاد مملکت در آن گونه کارها که مربوط به فن و پیشه آنها نیست دخالت ورزند، عین بیعدالتی است»

افلاطون در رساله جمهور

در پرتو این گفتار نغز و پرمغز افلاطون، اولین و بزرگترین ایردای که می‌شود به آقای سعیدی سیرجانی گرفت این است که ایشان، به‌عنوان يك نویسنده حرفه‌ای که از فن و فلسفه تاریخ سررشته ندارند، نسبت به تاریخ معاصر ایران بالا‌عم، و نسبت به شخص مرحوم تقی‌زاده بالاخص، مرتکب اجحاف و بیمدالته آشکار شده‌اند که امیدواریم نظایر آن در آتیه تکرار نشود. قلم بدست گرفتن، و اعمال سیاسی گذشتگان را بی در نظر گرفتن اوضاع و احوالی که حاکم بر آن اعمال بوده است تخطئه کردن، کاری است بس آسان ولی دوراز خصیصه انصاف و جوانمردی.

شب‌تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها ! بگذارید قبلاً این نکته را عرض کنم که با توجه به وضع محیطی که در آن قضاوت‌های اشخاص مناسفانه هنوز از قید اوهام و اغراض شخصی وارسته نیست — محیطی که در آن عناصر مشکوک جامعه که مورد نفرت روشنفکرانند يك روز به کمک نویسندگانی از قماش خود به مقام والای «قهرمانی» و «آزادگی» و «جوانمردی» ارتقاء می‌یابند و روز دیگر آزاده مردانی که بدبختانه در قید حیات نیستند ولی عمری به فرهنگ و آزادی این کشور خدمت کرده‌اند در معرض تجاوز نامردانه همین نویسندگان قرار می‌گیرند — در چنین محیطی بنده هیچ مایل نبودم که دنباله بحث درباره مرحوم تقی‌زاده و نقش او در تمهید امتیاز نفت درازا یابد. اما چون نکته‌هایی که آقای سیرجانی در مقاله اخیر خود پیش کشیده‌اند، ممکن است همان نکته‌هایی باشد که هنوز حاکم بر ذهن بسیاری از روشنفکران کشور ماست، به پاس حقی که تقی‌زاده برگردن مشروطیت و فرهنگ و ادب ایران دارد روا ندانستم که با سکوت خود چنین وانمود کنم که برای آن نکته‌ها و ایراداتی که پیش کشیده شده است جوابهای مکفی و قانع‌کننده در دسترس نیست.

یکی از مهمترین علل به وجود آمدن شبهه یا سوءتفاهم در قضایائی که در آن شخص یا اشخاصی سرشناس دخیل بوده‌اند، غلط‌خواندن یا غلط تعبیر کردن گفته‌ها و نوشته‌های همان اشخاص است و چون قسمتهائی از نطق آن مرحوم که این بنده بیمقدار چندی پیش در شماره فروردین ماه ۳۷ مجله پنما نقل کرد، از کتابی استخراج شده بود که نویسنده‌اش را به‌طور قطع می‌توان از هرگونه احساس یا نظر بدنسبت به تقی‌زاده مبرا شمرد، ناقص بودن همان قسمتهای نقل شده (که بعداً متوجهش شدم) شاید به ادامه همین تردیدها و شائبه‌هایی که مناسفانه هنوز بر ذهن بسیاری از معاصران (منجمله سعیدی سیرجانی) چیره است کمک کرده باشد. از این جهت متن آن قسمت از بیانات تقی‌زاده را در مجلس که مربوط به علل ودلائل تمهید امتیاز داری است با استفاده از صحیح‌ترین مأخذی که در این مورد وجود دارد (یعنی مجله مذاکرات مجلس) قبلاً نقل می‌کنم و سپس جواب ایرادات آقای سعیدی را نکته به نکته می‌دهم.

این نطق از مجله مذاکرات مجلس، سال چهارم، شماره مسلسل ۱۱۵۲، مورخ شنبه ۹ بهمن‌ماه ۱۳۲۷ خورشیدی، یعنی از صورت جلسه سی‌سال پیش، نقل شده است.

بعد از خاتمه بیانات آقای عباس اسکندری، رئیس مجلس (سردار فاخر) به تقی زاده اجازه صحبت داد.

رئیس - آقای تقی زاده

تقی زاده - بنده اصلاً قصد نداشتم جوابی به بعضی اظهارات که در اینجا شد بدهم و خود اعتراف دارم که شاید اصلح بود که هرگز کلمه‌ای نگویم و در جزء گناهکاران «تضییع وقت مملکت» بشمار نیایم. شاید هم بعضی اشخاص عاقل بعداً بنده را ملامت کنند که چرا اصلاً جوابی به این حرفها دادم.....

مسئله نفت جنوب ایران و امتیاز معروف داری و امتیاز نامه بعدی که شانزده سال قبل (یعنی در سال ۱۳۱۲ شمسی) بسته شد، من حیث المجموع موضوعی است مملکتی، و دخالت يك فرد ضعیف مثل بنده در آن، و میزان دخالتی که شده است، نیز موضوعی است علیحده که هر دو باید جدا جدا مورد دقت و مطالعه قرار گیرد. پس از عودت به ایران در پایان مأموریت ملی که افتخار نمایندگی این ملت را در خارجه داشتم و به قدر مقدور برای حفظ حقوق و منافع ایران مستمراً کوشیدم، گاهگاهی بعضی از آقایان محترم و دوستان گرامی به بنده تذکر می دادند که خوب است شرحی از ماجرای امتیاز نفت که خود شخصاً در آن موقع شاهدش بوده‌ام بیان کنم. این جانب با وجود دلایل بسیار قوی، بلکه اقوی، که چنین بیانی را اقتضا می کرد و شاید دفاع از منافع و حیثیت شخصی من نیز لازمه اش این بود که مطالبی در این باره گفته شود، مع الوصف به دلایل دیگری که در نظرم قویتر بودند از هر گونه اظهاری در این باره خودداری می کردم چونکه افشای بعضی مطالب را موافق مصالح و منافع مملکت نمی دانستم (و هنوز هم نمی دانم) و به همین جهت امروز هم که زبان به صحبت گشوده‌ام باز قصد ندارم کلیه ماجرای نفت را در جلسه علنی مجلس شرح دهم. ولی این را باید بگویم که هیچ وقت مضایقه نداشتم و ندارم که تمام آنچه را که در این باره بر من معلوم است بدون کتمان يك نقطه و يك حرف، به هر شخص بیغرض و خیر خواه که مایل به شنیدن حقیقت مطلب باشد بطور خصوصی بیان کنم و حتی حاضریم که در يك محفل خصوصی و غیر رسمی با حضور هیئتی از اشخاص صالح و (بیغرض) - به انتخاب رئیس مجلس که در بیغرضی و صفای ضمیر ایشان شکی ندارم - برای رفع هر گونه توهم و از بین بردن ادنی شبهه، حقایق مطلب را صریح و پوست کنده بیان کنم و حاضریم که در چنین محفلی، پیش از آنکه عرایض خود را شروع کنم، به همان طریق که در آئین و مذهب ما مقرر شده است، خداوند بزرگ را شاهد بگیرم و به قرآن مجید سوگند غلیظ و مؤکد یاد کنم که آنچه می گویم (به اصطلاح فرنگیها) عین حقیقت و تمام حقیقت است و هیچ چیزی جز حقیقت در آن نیست....

ظهور رضا شاه در ایران

.... اعظم وقایعی که در سی سال اخیر، بلکه در این دو قرن اخیر، در این مملکت اتفاق افتاد ظهور شخص با اقتداری بود که درجه تسلط و قدرت او بر همه چیز، حتی بر نفوس

و اموال و اعمال مردم این مملکت، روز بروز تشدید و تزايد یافت و عاقبت به جائی رسید که اگر خود آقایان محترم که اینجا نشسته اند آن زمان را درك نکرده بودند، من حقیقتاً اگر يك روز تمام هم صحبت می کردم باز قادر به تصویر کامل آن ایام نمی شدم. آن شخص (رضاشاه) اقدامات و اعمال خوب زیاد داشت و بطور قطع وطن دوست و خیرخواه این مملکت بود (صحیح است) لیکن این صفات خوب بر حسب ضعف طبیعت بشری با بعضی نقصهای تأسف آمیز که جز گرفتاری طبیعی و عدم شمول عنایت الهی نامی دیگر بر آن نمی توان نهاد، توأم بود. ولی من نمی خواهم در اینجا به علت همان نقایص معدود از اعمال بزرگ و تاریخی آن مرد که شایسته تحسین ابدی هستند چشم پوشی کنم زیرا که معایبش در مقایسه با محسناتش خیلی جزئی بودند. خداوند رحمتش کند و از سر آن تقصیرات جزئی هم که داشت بگذرد.

ما در گذشته هم مردانی بزرگ داشته ایم که صیت کارهای بزرگ و مفید آنها هنوز هم باقی و خاطره بعضی از آن کارها جاودانی است ولی نقص آن مردان بزرگ و حتی بعضی تصویرات بزرگشان یا فراموش شده یا اینکه از ذکر آنها عمداً خودداری و چشم پوشی می کنیم (صحیح است) من این جمله را به اقتضای حکم وجدان و انصاف عرض کردم نه برای خوشایند ستایشگران صوری و غیر صمیمی آن مرحوم. در عین حال خود نیز بر این نکته واقفم که با گفتن همین چند کلمه و ادای شرط انصاف، جمعی دیگر از منتقدان اعمال آن مرحوم را که اشخاص خوب و صالح میانشان کم نیست از خود ناراضی می کنم. خصوصاً دسته ای از این منتقدان را که مستقیماً صدمه دیده اند و از این طبقه اخیر با کمال خضوع و خلوص نیت معذرت می خواهم و البته تصدیق می کنم که یکی از نقایص عمده آن شخص بزرگ که لطمه به نام نیکش زد همین افراط در سخت گیری و صدمه زدن به کسانی بود که به جهت از جهات - حتی جهات خیلی جزئی - از آنها ناراضی می شد و اگر این صدمه دیدگان، یا اعقاب آنها، به این مطلب توجه کنند که خود این بنده هم سرانجام مورد بیمه‌ری آن پادشاه قرار گرفتم و اگر احیاناً دستش به من می رسید به همان صدماتی که نصیب دیگران شده است دچار می شدم. آن وقت شاید صراحت گفتار مرا که می گوشم دوش بدوش معایب آن مرحوم محسناتش را نیز ذکر کنم خواهند بخشید و از من نخواهند رنجید. زیرا شرط انصاف همین است که سیئات و حسنات اشخاص هر دو یکجا گفته شود و در هیچ کدام افراط و مبالغه صورت نگیرد.

ریشه کن کردن نفوذ بیگانگان

«... اعلی حضرت فقید از همان بدو سلطنتش به طور قطع مصمم بود که نفوذ نا مشروع خارجیان را از ایران براندازد و امتیازاتی را که ایشان به ناحق در کشور ما بدست آورده بودند - مانند وضع اختصاصی آن دو دهکده واقع در شمیران که از حیثه حکم و قدرت

دولت مرکزی خارج بودند - همه را فسخ و نسخ و باطل و ملغی سازد. (صحیح است) ۱ .
و این کار را کاملاً به انجام رسانید تا اینکه در ایران امتیازی برای خارجیان نماند جز
همان امتیاز داری. پس شروع به اقدام کرد تا این امتیاز آخری نیز به نفع کشور ما
اصلاح شود و حقوق ملت ایران به طور مطلوب استیفا گردد. اقدامات آن مرحوم در این
زمینه داستانی بس دراز دارد که مجال ذکرش در اینجا نیست و همین قدر کافی است. گفته
شود که این اقدامات چندین سال طول کشید و اسناد و مدارک مربوط به آن قاعداً باید در
بایگانی وزارت مالیه موجود باشد.

عاقبت حوصله شاه تنگ شد و شاید تعویق در اتمام کار را حمل بر تسامح و ماطله
می کرد و ضمناً چون میل نداشت که حتی يك قيد از قيود قدیمه (که ایجاد نفوذ برای
خارجیان می کرد) به شکل سابق در این مملکت باقی بماند يك روز بقتة مصمم شد
که امتیاز نفت داری را لغو کند و حکم برای این کار صادر کرد . و لازم
به گفتن نیست که احکام او همیشه بی تخلف و استثناء در يك ساعت اجرامی شد. اما در این
مورد خاطرش به اعلی درجه مکدر و طوری متغیر شده بود که دیگر احدی را یارای چون
و چرا و نصیحت کردن به او نبود . پس این دستور معظم‌اله (دایر به الغاء امتیاز نفت) اجرا
شد گرچه اتخاذ این رویه به این طریق، به عقیده وزراء و رجال خیرخواه آن دوره، کاری
صحیح نبود و نتیجه عمل هم بعداً نشان داد که این اقدام عاجلانه یکی از اشتباهات بزرگ و
در دسرا نگیز آن مرحوم در تمام مدت سلطنتش بوده است.

البته منظورم این نیست که مامی بایست اجازه می دادیم که امتیاز داری به همان حال
سابق باقی بماند ولی ترتیب الفای آن، به آن طرز ناگهانی و بدون مطالعه قبلی، باعث حمایتی
شد که این امتیاز نامه جدید، یا به هر تقدیر مواد نامطلوب آن ، نتیجه مضر همان اقدام
عاجلانه است . لغو شدن امتیاز داری منجر به شکایت شرکت نفت از ایران ، حمایت
دولت بریتانیا از شرکت نفت ، تقاضای احاله موضوع به دیوان داوری لاهه، و تهدید ایران
که به جامعه ملل شکایت خواهد کرد ، و حسن استقبال انگلیسی‌ها از این موضوع ، و رفتن
آقایان داور و علاه به ژنو گردید. تا اینجا کار با وزارت امور خارجه بود و اقدامات لازم
را وزیر خارجه وقت مرحوم فروغی به عمل می آورد. اما در جامعه ملل (به علت نفوذ قدرت
انگلیس) کار به جایی نرسید و قبل از اینکه حکمی در این باره (و احتمالاً به ضرر ایران)
صادر شود. عده‌ای از دول عضو جامعه چنین صلاح دیدند که میان طرفین دعوا (دولت ایران
و شرکت نفت جنوب) مذاکرات مستقیم صورت گیرد.

در نتیجه، حضرات (نمایندگان عالی‌رتبه شرکت نفت) به طهران آمدند تا شاید

۱- دهکده‌های مورد اشاره زرگنده و قلهاک (مقر تابستانی سفارتین روس و انگلیس)
هستند که پیش از روی کار آمدن مرحوم پهلوی، به عنوان دوقریه حومه‌ای پایتخت، دارای
حقوق و مزایای برونمرزی بودند و مقامات قضائی و انتظامی ایران حق تعقیب و توقیف
کسانی را که به این دوهکده ملتجی می شدند نداشتند .
ج.ش.

توافقی میان شرکت و دولت ایران بوجود آورند و اگر نتیجه نگرفتند دوباره به جامعه ملل برگردند.

نمایندگان ایران در مذاکرات نفت

مذاکرات تهران بانمایندگان شرکت نفت بوسیله يك هیئت ایرانی مرکب از چهار عضو - مرحوم فروغی ، مرحوم داور ، آقای علاء ؛ و خود این جانب - صورت گرفت و پس از چند هفته گفتگو و بحث و تبادل نظر، توافقی در شرایط حاصل نشد لیکن این نتیجه علناً حاصل شد که اگر طرفین قدری گذشت می کردند طرح جدید به مراتب بهتر از امتیاز داری می شد. اما پس از اینکه حضرات (سرجان کدمن و نمایندگان شرکت نفت) از نیل به توافق با هیئت نمایندگی ایران مأیوس شدند عزم مراجعت کردند و نیت خود را به شاه هم اطلاع دادند. در این موقع بود که معظم له (شاهنشاه فقید) ظاهراً از عاقبت کار اندیشناک شد و تصمیم گرفت که خود میانجیگری کند و با حضرات کنار آید. و اگر با همان شرایطی که تا آن لحظه رویش توافق شده بود - یعنی همین مواد امتیازنامه کنونی منهای ماده تمدید - کار انجام می گرفت. امتیازنامه جدید به مراتب مرجح بر امتیاز قدیم بود و اگر کسی غیر از این پندارد ناشی از اشتباه و قلت تدقیق و مطالعه است. لیکن در آخرین روز مذاکرات حضرات بطور ناگهانی صحبت تمدید مدت امتیاز را پیش کشیدند و روی آن اصرار ورزیدند و در مقابل هر نوع محاجه و مقاومت مذاکره کنندگان ایرانی در منظور خود پافشاری و تمدید به قطع مذاکرات و حرکت فوری از ایران کردند و شد آنچه شد. یعنی کاری صورت گرفت که ما چند نفر مسلوب الاختیار راضی به آن نبودیم و همه مان بی اندازه ملول و غمناک شدیم و از همه بیشتر شخص من و بعد از من (خدا رحمتش کند) مرحوم داور ...

بانماقتلیج - اولادش امروز گرسنه اند.

تقی زاده - بلی مرحوم داور خیلی متأثر و ملول بود لیکن هیچ چاره نبود زیرا زمان نزدیک است و اغلب آقایان شاهد اوضاع و وقایع آن عهد بوده اند و جائی که حقیقت مسئله عیان است هیچ حاجت به بیان نیست. همه می دانند که برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در مقابل اراده مطلق حاکم آن زمان نه مقدور بود نه مفید. خود او (مرحوم رضا شاه) هم راضی به این کار و تمدید قرارداد نفت نبود ولی ظاهراً از عاقبت کار اندیشناک شد و چون به هیچ وجه حاضر به عقب نشینی و پس گرفتن حکم فسخ امتیاز داری نبود و شوق ثالثی هم وجود نداشت و کسی نمی دانست که در صورت مراجعه مجدد طرفین دعوا به ژنو (مقر جامعه ملل) چه حکمی صادر خواهد شد یا اینکه نتیجه و عاقبت آن حکم چه خواهد بود، لذا اعلی حضرت فقید سرانجام تصمیم گرفت که این آخرین تقاضای شرکت را نیز قبول کند. اما اینکه گفتم چاره نبود منظورم تنها بیم اشخاص نسبت به جان خودشان نبود بلکه اندیشه آنها نسبت به آتیه مملکت و عواقب نزاع با انگلستان بود زیرا بیرون آمدن از محصه ای که به بن بست رسیده بود کار ساده ای نبود و جان کلام در همین جمله اخیر است که

میل ندارم زیاد در اطراف آن شرح و بسط بدهم.

سر من از ناله من دور نیست لیکن چشم و گوش (بعضیها) را آن نور نیست! (۱)
این چند کلمه را به طور اجمال عرض کردم ولی باز هم تکرار می‌کنم که دادن توضیحات بیشتر در این باره را در جلسه علنی مجلس به صلاح مملکت نمی‌دانم. و هر قدر هم مخالفان جنجال و قیل و قال بکنند من کسی نیستم که برای حفظ منافع شخصی، یا دفاع از خودم، مصالح عالی مملکت را فدا کنم و جواب این قبیل اشخاص را در جلسه علنی مجلس بدهم فقط تا این حد می‌توانم با کمال صداقت خدمت آقایان عرض کنم که در این قضیه تمديد امتیاز نفت، تا آنجا که شخصاً اطلاع دارم و شاهد بوده‌ام، و خداوند بزرگ نیز شاهد است، اصلاً سوء نیتی از طرف هیچ کس (چه از ناحیه شاه و چه از طرف وزرای او) وجود نداشته است. (۲)

میزان دخالت من در این کار

..... اما درباره موضوع دوم، یعنی سهم و دخالت بنده در این کار، باید عرض کنم که بنده اصلاً و ابداً تمایلی به این قضیه (تمديد دوره امتیاز) نداشته‌ام. و بودن یا نبودن امضای من در پای آن لایحه به قدر سرسوزنی در اصل مطلب تأثیر نداشته است....
محمد حسین خان قشقائی - در این صورت قرارداد قانونی نیست.
خسر و قشقائی - صحیح است.

تقی زاده - حتی به فرض اینکه من ایمن اندازه قدرت داشتم که از امضای آن لایحه به عنوان وزیر دارایی ایران خودداری کنم، باز مطمئن باشید که قرارداد به همان نحو که امروز هست تصویب می‌شد منتها با امضای يك وزیر دارایی دیگر. شاید خود این عمل، یعنی گذاشتن امضای اضطراری پای لایحه قرارداد نفت، تقصیر یا قصوری شمرده شود و من عرض نخواهم کرد که امضای من جعلی بوده و کسی دیگر امضای تقی زاده را پای آن لایحه نوشته است. بلکه باید بگویم که خداوند چنین خواسته بود که آن تقصیر فرضی به جای آن سه نفر دیگر (که با خود من در مذاکرات نفت شرکت داشتند) دامنگیر من گردد و لذا شخصاً

۱- عبارت داخل پرانتز عیناً در نطق تقی زاده بکار رفته.

۲- خود مرحوم تقی زاده جریان آخرین ملاقات سر جان کدمن را بارشاه که منجر به قبول شرایط شرکت نفت گردید و طرز رفتار خشن و تهدید آمیز سرمایه دار انگلیسی را با شاهنشاه مقید (که غرور ملی هر ایرانی را جریحه دار می‌کند) در سال ۱۹۵۰ یا ۵۱ میلادی که برای شرکت در مجمع خاورشناسان به انگلستان آمده بود در هتل پارک لین لندن برایم نقل کرد. اسنادی که از آن تاریخ بی‌مدت منتشر شده است عموماً روایت تقی زاده را تأیید می‌کند گرچه نقل کامل آن روایت (همچنانکه خود آن مرحوم هم اشاره کرده) به صلاح کلی مملکت نیست. بعدها که من این مطلب را در روزنامه تایمز لندن منعکس کردم پسر سر جان کدمن در پاسخ نامه من جریان قضیه را تکذیب کرد که البته جز این هم انتظاری نمی‌رفت. و بودن یا نبودن امضای من در پای آن لایحه به قدر سرسوزنی در اصل مطلب تأثیر نداشته است.....

با اقرار به اینکه در صورت امکان بهتر بود که انسان، ولو با فدا کردن نفس، از این تقصیر فرضی و غیر اختیاری هم دور بماند و در آن دخالتی نداشته باشد، مع الوصف وقتی به کینه مطلب نگاه می‌کنم بین رضایت اجباری آن سه نفر که با خود من پیش نویس قرارداد را امضا کردند و رأی اجباری متجاوز از صد نفر نماینده که وکیل ملت نامیده می‌شدند (و با دادن ورقه سفید متن قرارداد را تصویب کردند) و عمل خودم که به عنوان وزیر دارائی وقت پای لایحه قرارداد را اجباراً امضا کردم، چندان فرقی نمی‌بینم. آن روز که زمینه افکار مردم برای قضاوت صحیح و بی‌طرفانه در این باره آماده شد تاریخ نویسان آینده حقیقت مطلب را ذکر خواهند کرد و فرق بین اختیار و اجبار و اضطرار را نشان خواهند داد. در عین حال نشان خواهند داد که آن وقایعی که این اضطرار را بوجود آورد چگونه و از چه نوع بوده است. من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار شده یا اشتباهی صورت گرفته، تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست از آن برگردد.

رضاشاه راضی به تمدید قرارداد نبود

.... خود آن مرحوم هم راضی به تمدید مدت قرارداد نبود و در بدو اظهار این مطلب از طرف حضرات (انگلیسی‌ها) روبروی خود آنها به تحاشی و وحشت گفت: «عجب! این کار که به هیچ وجه شدنی نیست. ما سی سال برگزشتگان برای اعطای این امتیاز لعنت کرده‌ایم و حالا می‌خواهید که آیندگان نیز تا پنجاه سال دیگر به ما لعن کنند که چرا همان امتیاز را تمدید کرده‌ایم؟». ولی عاقبت در مقابل فشار و اصرار حضرات (سر جان کدمن و دیگران) تسلیم شد.

حال اگر کسی غرض ورزی را کنار بگذارد و منصفانه به عمق مطلب نگاه کند خود تصدیق خواهد کرد که دخالت من در سرتاسر این قضیه منحصر به یک امضای غیر اختیاری، آنهم بدون رضایت باطنی، بوده است و این کار خیلی فرقدارد با آن تهمت‌های مفرضانه و جاهلانه که اتصالاً از طرف جمعی به من وارد می‌شود که من از ابتدا عامل و مدیر و مدبر و طراح این کار بوده‌ام و با تعبیه‌های قبلی کوشیده‌ام که این کار را به نفع حضرات (انگلیسی‌ها) تمام کنم. من حتی خیال یک چنین عملی را هم در خاطر نمی‌پروراندم تا چهره‌سرد به اینکه خود را تحت وسوسه شیطان عامل اجرای مقاصد بیگانگان قرار دهم. این گونه حملات علیه من هیچ وقت از روی فهم و خلوص نیت و بی‌فرضی صورت نگرفته است و نمی‌گیرد. و باید عرض کنم که اگر هم غرضی، یا نقشه‌ای عمدی، در این جریان‌ها بوده، هدفش بیگمان بدنام کردن یا از بین بردن اشخاصی بوده است که بیگناهی آنها قاعداً باید برای تمام آنهایی که دود غرض جلو دیدشان را نگرفته آشکار و بدیهی باشد...

آخرین سخن به جوانان کشور و آخرین جواب به تهمت زنان حرفه‌ای

..... پیش از ختم کلام يك نکته آخری هم می‌خواهم به عرایض اضافه کنم و آن این است که این سمی و کوششی که بدبختانه در این اواخر خیلی رایج شده و جمعی را وادار کرده است که به حیثیت و نام نیک اشخاصی که تمام عمر خود را در خدمت لاینقطع به مملکت صرف کرده‌اند تجاوز کنند ابدأ به مصلحت این مرز و بوم و منطبق بسا مصالح عالیه کشور نیست (صحیح است)

این حرف را برای تبرئه و تزکیه خودم نمی‌گویم که خدا نکرده این‌طور تعبیر شود که نفس خود را گوهری نایاب در بازار جوهریان می‌شمارم. اما در بازاری که مبتلا به قحطی شده است حتی يك شبه ناچیز هم بی‌ارزش نیست و به خاطر مصلحت مملکت باید عرض کنم که مرحوم فروغی اگر هم تقصیری داشت (که به عقیده بنده ابدأ نداشت) و خودش در این کشور به منزله دری گرانها و عدیم‌النظیر بود (نمایندگان: صحیح است) که می‌بایست قدرش شناخته شود. اما مرگ آن راد مرد خدمتگزار که هزاران طعن و توهین و ناسزا شنید (ومن غیر مستقیم در نتیجه اصابت تیرهای تهمت کشته شد) ضایعه‌ای است که تا صدسال دیگر جبران نخواهد شد. من چهل و دو سال و دو ماه پیش برای اولین بار به عنوان نماینده ملت در همین بنائی که اکنون صحبت می‌کنم صحبت کردم و پس از انقضای مدت کوتاهی که از عمر مجلس کنونی باقی مانده است راهی در این محوطه نخواهم داشت و شاید هم از این دنیا رفتنی باشم و بنا بر این عرایض صادقانه امروزی من در حکم آخرین فریاد يك خیرخواه حقیقی و صمیمی ملت است که هم می‌تواند نصیحتی برای جوانان این مملکت باشد و هم آخرین جوابی است به حملاتی که تا کنون به شخص من شده است.

آقایان نمایندگان محترم: هرگز فراموش نکنیم که مصلحت مملکت يك چیز است و جاد و جنجال و تصفیه اغراض شخصی چیزی دیگر. بیایید بکوشیم که دلهای خود را از اغراض و آلودگیها پاک کنیم و به اصلاح کار این مملکت کمر همت بیندیم. از این جهت باز هم تکرار می‌کنم که بنده خیلی ممنون می‌شوم که اگر آقایان مخالفان يك روز تشریف بیاورند در يك جلسه خصوصی دورهم جمع شویم تا بنده هر آنچه را که شخصاً در این باره (قضیه نفت) می‌دانم - منظورم چیزهایی است که خودم در باره آنها اطلاع مستقیم دارم و نه آن چیزهایی که خدا می‌داند و من نمی‌دانم - همه را با کمال صداقت و صراحت خدمتشان عرض کنم. و در بدو اظهار مطلب هم (همچنانکه قبلاً عرض کردم و باز تکرار می‌کنم) به کلام الله مجید سوگند یاد می‌کنم که به قدر خردلی از مطالبی که می‌دانم کتمان نکنم تا نسلهای آینده و تاریخ‌نویسان بعدی قضاوت کنند که در جریان قضیه نفت با توجه به اوضاع و شرایطی که ایران در آن قرار گرفته بود، آیا راهی جز همان راهی که ما پیش گرفتیم وجود داشت یا خیر. و اگر ثابت شد که راه دیگری وجود داشته است، در آن صورت صمیمانه اعتراف خواهم کرد که ما مقصر بوده‌ایم و اشتباه کرده‌ایم (نمایندگان: صحیح است - احسن)

رحیمیان - با بیانات جامع آقای تقی‌زاده که کمتر از اینهم از ایشان انتظار

نمی‌رفت این قرارداد باطل و از درجه اعتبار ساقط است (نمایندگان: صحیح است)
رئیس مجلس (سردار فاخر) - با اجازه آقایان جلسه را ختم می‌کنیم. تاریخ
 جلسه آتی روزیکشنبه دهم بهمن خواهد بود.

اکنون برگردیم به متن مقاله آقای سعیدی و ایراداتی را که ایشان نسبت به عمل
 تقی‌زاده (در امضای قرارداد ۱۳۱۲) گرفته‌اند يك يك بررسی کنیم. در اینجا نکته‌ای
 هست که باید بیدرنگ گوشزد شود و آن این است که مفرضان و بدخولهان تقی‌زاده (که
 اغلبشان جزء منفی‌با فان درجه اول این آب و خاک هستند) این شایعه را انتشار داده‌اند که
 امتیاز سابق انگلیسی‌ها در ایران تحت قرارداد جدیدی که تقی‌زاده امضا کرد برای شصت‌سال دیگر
 تمدید شد! سوء نیت مفرضان در اشاعه این دروغ البته قابل درک است ولی به ساده لوحی
 کسانی که حرف آن مفرضان را باور کرده‌اند (یا می‌کنند) حقیقتاً باید افسوس خورد.
 دوره امتیاز نفت فقط برای ۳۲ سال تمدید شد زیرا در تاریخ که مرحوم رضا شاه
 تصمیم به الغاء امتیاز داری (امتیازی که در زمان مظفرالدین‌شاه به انگلیسیها داده شده بود)
 گرفت هنوز ۲۸ سال از مدت قانونی این امتیاز باقی مانده بود و دوره امتیاز شصت‌ساله
 (با احتساب از تاریخ بسته شدن قرارداد جدید) شامل ۲۸ سال باقیمانده قرارداد قدیم هم
 می‌شد. مسئله مهم به هر حال این است که انگلیسیها از قرارداد جدید نفت (قراردادی که
 تقی‌زاده امضا کرد) فقط برای هفده سال استفاده کردند و بقیه مدت شصت‌ساله آن، با ملی شدن
 صنایع نفت ایران در سال ۱۳۲۹ از بین رفت و کان لم یکن اعلام شد. ولی آیا استثمار
 اقتصادی ایران هم با این عمل تاریخی (یعنی معدوم شدن امتیازات اقتصادی انگلیس در
 ایران) از بین رفت یا نه، مطلبی است که امیدواریم آقای سعیدی سیرجانی، موقعی که
 ضرورت عوام فریبی از بین رفت، به آن اندیشه کنند.

تقی‌زاده امروز زنده نیست ولی استثمار اقتصادی ایران بلاوقته ادامه دارد. ثروتهای
 هنگفت نفت ظاهراً به دستمان می‌رسد، ریخت و پاش می‌شود، جیب يك‌عده ثروتمندخداشناس
 را که شهروندان آتی آمریکا و اروپا هستند پر می‌کند، و سرانجام به جیب انگلیسی‌ها و
 آمریکائیها سرازیر می‌شود.

این ثروتهای سرشار که حتماً مال ملت ایران است ولی اختیار خرج کردن آن به
 دست مشتی‌عیاش و کلاش وزمینخوار و دلال و قمارباز افتاده است، صد بلکه دوستانه‌تر آنچه
 سرمایه‌داران انگلیسی در گذشته (تحت قرارداد ۱۳۱۲) از کانهای نفت جنوب ما بهره
 می‌بردند به آنها سود می‌رساند و در همان حالی که این چپاول تاریخی (با تمام عواقب
 وخیمش) ادامه دارد مشتی عوام فریب که دست کیفر الهی قدرت تجزیه و تحلیل منطقی را از
 آنها سلب کرده است هنوز هم به این دلخوشند که بالاخره شخصیتی سرشناس (ولو بیگناه)
 در دسترس هست که می‌شود به جسد پوسیده‌اش حمله کرد و در گرد و خاک ناشی از این حمله
 چشم ملت ایران را برای چند ماه یا چند سال دیگر از تشخیص حقایق اوضاع منحرف
 ساخت. چه رسالتی!

حال پس از این مقدمه تصور می‌کنم ایرادهای آقای سعیدی را بتوان در چهار قسمت مجزا خلاصه کرد. برای اجتناب از قاطعی شدن مطلب، جواب هر ایرادی در پایان آن ایراد داده خواهد شد.

ایران اول - اگر تقی‌زاده به حیثیت انسانی خویش عقیده داشت (و این عین کلام سعیدی است که نقل می‌شود) و به راستی قدرت حاکم زمان را موجب سلب اختیار خود می‌دانست، چرا به قدرت حاکم نزدیک شد؟ آیا از بیم جان وزارت او را قبول کرد؟ آیا قدرت حاکم زمان جلادی به سراغش فرستاد و تیغ بر فرق و خنجر بر سینه‌اش نهاد که تشریف وزارت پوشد و عضو هیئت دولت بشود؟

جواب این ایراد این است که سیاستمداران مسئول و میهن‌پرست هر مملکت وظایفی دارند که با منفی‌بافی و گریز از خدمت قابل تملیق نیست. به عبارت دیگر، کسانی که به وطن خود علاقه‌مندند و احساس مسئولیت می‌کنند به حرف و قنوازی چند عنصر منفی باف نمی‌توانند شانه از زیر بار مسئولیتهای ملی و میهنی خود خالی کنند. *

پژوهشگرانی که با تاریخ سیاسی معاصر ایران آشنا هستند خوب می‌دانند که مرحومان دکتر مصدق، تقی‌زاده، حسین علاء و دولت‌آبادی در بدو تغییر سلطنت با انقراض سلسله قاجار مخالفت کردند و اساس مخالفت هر چهار نفر این بود که مردی به پشتکار، قدرت، لیاقت، و نیروی اراده مرحوم پهلوی، در مشاغل عالی اجرائی مملکت (تظیر نخست‌وزیری و وزارت جنگ) بهتر می‌تواند به کشورش خدمت کند تا در مقام سلطنت مشروطه (که پایگاهی است تشریفاتی). هر چهار تن این نمایندگان نظرات خود را با کمال شهامت و میهن‌پرستی در مجلس بیان کردند ولی چنانکه می‌دانیم کاری از پیش نبردند و سردار سپه (رضاخان پهلوی) پس از نایل به مقام سلطنت، وظایف عالی اجرائی و تشریفاتی مملکت را در کف قدرت خود (یعنی در شخصی واحد) ادغام کرد و نتایج زیان‌بار آن را روزی که تک و تنها با خارجیان روبرو شد به چشم دید.

اما نظر آقای سعیدی ظاهراً این است که تمام میهن‌پرستان ایرانی از همان آغاز کار می‌بایست از رضاشاه قهر کنند و با این عمل خود اداره امور ایران را به امثال کریم آقاخان‌ها،

* در سال ۱۳۲۰ وقتی مرحوم فروغی قرارداد با متفقین را تنظیم می‌فرمود. بسیاری از رجال و استادان بوسیله من بنده (که هم‌روزه خدمتش می‌رسیدم) پیغام می‌دادند که عاقد چنین قراردادی به کشور خیانت می‌کند و ... و من این پیغام‌های زنده را می‌رساندم و شخصاً هم بدان پیمان ایمان نداشتم ...

هیچگاه فراموش نمی‌کنم که فروغی خسته و پریشان و متأثر و اندیشمند به دقت حرف‌های مرا گوش می‌داد... بالاخره با گستاخی و خشونت گفتم آقا، شما استعفا دهید و این بدنامی را تحمل نکنید.. در پاسخ فرمود مملکت مرا برای چنین روزی پرورده است و من خود باید چنین قراردادی را تنظیم و امضا کنم که يك و و پیش و پس نشود و مصلحت مملکت در این است. از هیاهو و غوغا هم بیم ندارم و بدنامی را هم می‌پذیرم. چنین بودند مردان بزرگی

خداپارخانها ، احمد آقاخانها ، جانمحمد خانها و امرای نظامی دیگر (از قماش همین افراد) تحویل دهند!

این که وطن پرستی نشد . رضاشاه مردی بود مقتدر و میهن دوست و هیچ کدام از این چهار نفر که در بدو سلطنت آن مرحوم روی اصول و پرنسیب با شاه شدنش مخالفت کردند ، منکر شخصیت ، نبوغ نظامی ، و ایمان و علاقه شدید وی به وطن نبودند. در این صورت آپا شرط انصاف بود که آن پادشاه تازه به تخت و تاج رسیده را از نعمت تجربه‌ها و رهنمائیهای سودمند خود (آنهم در نخستین سالیان سلطنت که اینهمه به رهنمائی مشاوران بیغرض احتیاج داشت) محروم کنند؟ تا موقمی که مستوفی الممالکها و مصدقها و تقی‌زاده‌ها و فروغی‌ها پیرامون رضاشاه را گرفته بودند آن مرحوم از تلقینات و تفهینات کسانی که سعدی در وصفشان گفته است :

درم به جورستانان وزر به زینت دم
بنای خانه کنانند و بام قصر اندای

در امان بود . اما به محض اینکه این رهنمایان دلسوز از پیرامون آن مرد بزرگ پراکنده شدند همه به چشم دیدند که مفرضان و چاپلوسان حرف‌های چگونگی محبوب‌ترین زمامدار نظامی ایران آنروز را به سلطانی نامحبوب تبدیل کردند. این را من نمی‌گویم بلکه همان مردان شریفی که در دهه اول زمامداری رضاشاه با او محشور بودند می‌گویند. از من قبول ندارید از دکتر مصدق گوش کنید :

..... در اوایل سلطنت رضاشاه موقمی که نماینده مردم تهران در مجلس بودم روزی آقای علاء به خانه من آمد و گفت اعلی حضرت به سر تیب حبیب‌الله خان شیبانی (رئیس ستاد ارتش وقت) فرموده اند : با دکتر مصدق کاری دارم ولی نمی‌دانم که اگر به دربار دعوتش کنم می‌آید یا نه ؟ از این حرف تعجب کردم و به علاء گفتم اگر روزهای دوشنبه که و کلا به طور دسته جمعی به حضور شاه می‌روند ، من همراه آنها نمی‌روم غرض خاصی در کار نیست و فقط از این جهت است که چون نماینده ملت احساس می‌کنم که به اصناف فرمایشات شاه احتیاج ندارم . ولی چه مانع است که ایشان در روزهای دیگر (غیر از دوشنبه‌ها) اگر کاری یا مشورتی با من داشته باشند احضارم کنند تا کسب اقتضای نمایم.

چندی نگذشت که رضاشاه مرا احضار کردند و در بدو شرفیایی به شوخی فرمودند : در مجلس گفتی آنچه را که نمی‌بایست بگویی. (۱) عرض کردم تمام آن مطالبی که در روزنهم آبان ۱۳۰۴ (روزی که سلسله قاجاریه خلع شد) در مجلس گفتم از نظر مصالح مملکت بود و من هیچ فرقی بین شاه و وطن دوست و مصالح حقیقی وطن قایل نیستم... اکنون هم اگر اجازه بفرمائید مطلبی به عرضتان می‌رسانم . رضاشاه فرمود بگو . عرض کردم که موقع آمدن به حضور مبارک چشم به سر در سنگی مجلل کاخ سلطنتی افتاد. این بنای با عظمت را اعلی حضرت برای چه می‌خواهند؟ فرمود در خانه من است مگر من احتیاج به خانه ندارم ؟ عرض کردم خانه حقیقی شاه قلب ملت است . اگر اعلی حضرت مالک آن خانه باشند

دیگر احتیاجی به این زرق و برق ندارند. فرمود باز هم اگر مطلبی داری بگو. عرض کردم غرض از بستن طاق نصرت و آوردن مردم بالسه عاریه به استقبال اعلی حضرت (موقعی که از ولایات دیدن می فرمائید) چیست؟ پادشاهی که به مملکت خود خدمت می کند اجرش محفوظ است و حتی اگر مردم در حال حیات هم ارزش خدمات او را ندانند باز معنا ما جور است. تاریخ ایران قدر خدمات این گونه سلاطین را در سینه خود ضبط کرده است و اعلی حضرت شخصاً از این موضوع باخبر هستند. فرمودند حرفهای شما کاملاً درست است و جواب ندارد. اما غرضم از خواستن شما این بود که بدانم برای چه از این مجلس صرف نظر نمی کنید؟

عرض کردم آقای مستوفی الممالک (نخست وزیر اعلی حضرت) چندی پیش پیشنهاد کردند که مرا در کابینه خود به عنوان وزیر خارجه وارد کنند و خیلی هم اصرار کردند ولی به علت نمایندگی مجلس نتوانستم تقاضای ایشان را قبول کنم. رضاشاه فرمود: این دستور را خود من به مستوفی داده بودم که شما را وارد کابینه بکند و حالا هم که احضارتان کرده ام مقصود این نیست که دوباره سمت وزارت خارجه را قبول کنید. بیائید و خودتان مستوفی بشوید (یعنی نخست وزیر بشوید). عرض کردم قربان من اگر در این موقع که دوره نمایندگی ام سپری نشده است مقام نخست وزیری را قبول کنم همه خواهند گفت که مصدق ماهی هزاروپانصد تومان حقوق نخست وزیری را بر دو دست تومان حقوق نمایندگی ترجیح داد و به خاطر دریافت پول بیشتر، مأموریت خود را در مجلس ناتمام گذاشت. از این جهت از حضور مبارک استدعا دارم که بنده را تا آخر دوره کنونی از قبول سمتهای اجرایی معاف فرمائید...

.... چندی بعد در یکی از روزهای سلام رسمی، اعلی حضرت رو کردند به وکلای مجلس و فرمودند: به مأمورین دولت دستور داده ام که از این بیعد موقعی که برای سرکشی به ولایات می روم برایم تشریفات قایل نشوند و طاق نصرت برپا نسازند.

متأسفانه متملقین رفته رفته فکر آن پادشاه وطن دوست را بکلی از مردم دور کردند و شاهی که در اوایل سلطنتش خیلی خوب کار می کرد، از پنجمین سال سلطنت (یعنی از ۱۳۰۹) بیعد، آن چنان در محاصره شدید چاپلوسان قرار گرفت که روابطش با ملت بکلی قطع شد و اتباع کشور نسبت به مقام سلطنت بد بین و ظنین شدند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که مردم خیر خواه مملکت در باطن از پادشاه خود روی گردان شدند تا آنجا که به چشم خود دیدیم که در شهریور ۱۳۲۰ که خارجیان او را از ایران تبعید می کردند، هیچ کس، حتی نزدیکترین درباریان، به این اسارت تاریخی اعتراض نکرد. (۱)

اکنون از آقای سعیدی می پرسیم: آیا یک نفر نظامی، یک امیر لشکر آن روز، جرئت می کرد که با این صراحت و شهادت و دلسوزی بارشاه طرف بشود و مصلحت او را چنین بی پروا به گوشش بخواند؟ و آیا مردی به صولت و تندخویی رضاشاه، حاضر می شد که حرفهایی چنین بی پیرایه از سر لشکر بوذرجمهری، سر لشکر خدایار، یا سر لشکر جان محمدخان بشنود و به آن حرفها ترتیب اثر بدهد؟

اینکه می گویم رجال مسئول مملکت وظایفی دارند که با نسخه تجویز شده از جانب آقای سعیدی (گریز از خدمت) جور در نمی آید، مقصودم همین است.

تقی زاده در خاطرات منتشر نشده اش می نویسد: «... در اوایل سلطنت پهلوی مدتی خانه نشین بودم. یک روز در مجلس ختمی حضور داشتم. مرحوم تیمورتاش (وزیر دربار پهلوی) از در که وارد شد یکسره آمد پیش من نشست و ضمن فرصتی که برای صحبت کردن پیش آمد گفت: نظر شاه این است که شما به عنوان والی (استاندار) به خراسان بروید. من در آن مجلس جواب فوری ندادم و گفتم باید فکری بکنم و قصد داشتم جواب رد بدهم. ولی روز بعد مرحوم سرلشکر حبیب الله خان شیبانی که خیلی با من دوست بود به دیدنم آمد و گفت فلانی شما این پیشنهاد را رد نکنید، برای اینکه در کله این شخص (رضا شاه) فرورفته که رجال خوشنام مملکت (مخصوصاً شما و علاء) نمی خواهند با او کار کنند. مردی است کینه جو و اگر پیشنهادش با رد کنید کینه تان را به دل می گیرد و بعداً سلام علیک هم نمی کند. به این جهت من صلاح می دانم که شما فعلاً این کار را قبول کنید مگر اگر خوششان نیامد بعداً می توانید از خودش استدعا کنید که شغل تان را عوض کند.

... سپس با مرحوم مستوفی الممالک هم در این باره مشورت کردم و او آدم پخته ای بود و گفت اوضاع مملکت الان طوری است که اگر قبول نکنید بر خلاف مصلحت است. این بود که مقام استانداری خراسان را قبول کردم و به مشهد رفتم و قریب شش هفت ماه در مشهد بودم و بعد در اواخر تابستان ۱۳۰۶ به تهران آمدم و به دستور رضا شاه وزارت مختاری ایران را در لندن عهده دار شدم...» (۱)

تقی زاده پس از بازگشت از سفر فرانک مدتی وزیر راه و سپس وزیر دارائی بود و آنگاه دوباره به مأموریت خارج رفت و هنگام احضار شدن از مأموریت اخیر، استعفاي خود را از پاریس برای رضا شاه فرستاد و دیگر تا مدتی که شاهنشاه فقید بر سر کار بود به ایران باز نگشت.

میان آن عده از رجال قدیمی که همکاری با رضا شاه را، بی آنکه تیغ برفرق و خنجر بر سینه شان نهاده شود، پذیرفتند مرحوم فروغی شاید از همه دانشمندتر و با حکمت و فلسفه قدیمیان از همه آشنا تر بود و کتاب حکمت سقراطش (ترجمه رساله های فلسفی افلاطون) به حق از شاهکارهای نثر فارسی در دوران معاصر شمرده می شود. وی عالم و خود آگاه و مستوفی الممالک و تقی زاده شاید ناخود آگاه از این کلام عمیق افلاطون که در رساله جمهور آمده است پیروی می کردند که:

«... نیکمردان جهان که اعتنائی به ثروت و شهرت ندارند؛ تصدی امور مملکت را فقط به این دلیل که ممکن است ثروت یا افتخارات جهانی نصیبشان بشود قبول نخواهند کرد و زیر بار مسئولیتهای کمرشکن آن نخواهند رفت... نیز فریفتن این گونه آزاد مردان با زرق و برق مقام و وادار کردنشان به قبول مناصب حساس مملکتی کاری است بس دشوار زیرا ذاتاً جاه طلب خلق نشده اند و به حشمت و جلال دنیوی بی اعتنا هستند. پس تنها راهی که برای وادار

کردن این قبیل اشخاص به قبول مقامات بزرگ مملکتی باقی می ماند این است که تهدیدشان کنیم و بگوئیم که اگر قبول مسئولیت نکنند و خود را کنار بکشند، به کیفر اعمال ولایتیهای خود دچار خواهند شد. و بزرگترین کیفر این گونه آزادگان دیدن این حقیقت است به چشم، که همان سمتهائی که رد می کنند و از پذیرفتنش اکراه دارند، سرانجام نصیب کسانی می شود که از حیث دانش و تدبیر ولیاقت و تقوی در سطحی بسیار نازل قرار دارند.

پس در نفس همین تهدید که یا باید شایستگان کشور خود پیشقدم شوند و زمام امور مملکت را بدست گیرند یا اینکه تن به حکومت نالایقان و نابخردان بسپارند، قدرتی نهفته است که سرانجام آن دسته از مردان لایق کشور را که از نزدیک شدن به کانون قدرت اشمئز از دارند و ادار به قبول مسئولیتها و مشاغل حساس مملکتی خواهد کرد. این گونه مردان فقط هنگامی راضی به قبول مقامات بزرگ مملکتی می شوند که به چشم خود ببینند که در نتیجه استنکاف آنها زمینه برای حکومت نالایقان آماده می شود زیرا برای مرد لایق و وارسته هیچ کیفری سهمگین تر از این وجود ندارد که دچار تسلط نابخردان گردد و نالایقان بر او حکومت کنند.... (۱)

تا موقی که مستوفیها و صدقها و تقی زادهها و فروغیها در پیرامون رضاشاه بودند، محبوبیت و پرستی ملی آن شهریار بزرگ از گزند بدخواهان و چاپلوسان محفوظ بود. ولی چیزی که هست این گونه اشخاص، به عکس تصور آقای سعیدی، مقام را به هر قیمتی پذیرا نیستند، کما اینکه همه آنها در طی زمان پس از آنکه دیدند که چاپلوسان و ابن الوقتان بردبار چیره شده اند، هر یک به بهانه ای از سمتهای شامخ خود استعفا کردند و کنار رفتند. پس چسباندن اتهام جاه طلبی و مسند پرستی به امثال تقی زاده ابداً موجه نیست و فقط یک لجوج مغرض یا یک تهمت گرجرفه ای می تواند چنین اتهامی را به چنین مردی بچسباند.

روزی که تقی زاده سمت وزارت دارائی را قبول کرد چگونه و از کجا می توانست حدس بزند که رضاشاه سه سال بعد، در حال عصبانیت شدید، پرونده نفت را توی آتش بخاری خواهد انداخت و دستور لغو امتیاز داری را (که منشاء اینهمه دردسر برای خود وی و ملت ایران شد) صادر خواهد کرد؟

ایراد دوم - اگر تقی زاده حقیقتاً با تمدید قرارداد مخالف بود هزار و یک راه گریز و تحاشی پیش پای همتش گشوده داشت. می توانست شرفیاب حضور رضاشاه شود و خطر امضای چنین قراردادی را با صراحت و شجاعت به عرض رساند و شاه را از قبول تحمیل انگلیسیان بر حذر دارد. امر از دو حال خارج نبود: یا رضاشاه وطن پرست متوجه خطرات این کار می شد و نصایح وزیر دارائی را می شنید که چه از این بهتر یا استدلال او را نمی پذیرفت و معزولش می کرد و به فرض محال چند صباحی نیز به توقیف گاه و زندانش می افکند و در این مورد هم آنان که با خوی و خلق شاه فقید آشنا بوده اند با من اتفاق دارند که مدت این تبعید و توقیف دیری نمی یابید و چند ماهی بعد غضب شاه فرو می نشست و اعراض

وزیر مسئول را ناشی از وطن خواهی او می دانست.

در این میان به عوض چند ماهی تحمل توقیف زندان، تقی زاده ملتی را از چنگک استعمار نجات داده بود. (نوشته سعیدی سیرجانی)

با اینکه من سر تا پای مقاله آقای سعیدی را به دقت خوانده ام ولی ایشان مثل این است که مقاله مرا در یغما، چنانکه رسم و عادت روشنفکران قشری است، تند و سرسری خوانده اند و گرنه ایراد دوم را اصلاً پیش نمی کشیدند. پاسخ حرف ایشان خیلی ساده است: تقی زاده به حضور رضاشاه شرفیاب شد و خطر امضای چنین قراردادی را با صراحت و شجاعت به عرضشان رساند. ولی وضع روحی رضاشاه در عرض آن ماهها طوری بود که نه به حرف ناصحان گوش می داد و نه حاضر بود حرف خود را در باره فسخ قرارداد داری پس بگیرد. در بحران این وضع روحی: «... خاطر اعلی حضرت به اعلی درجه مکدر و طوری متغیر شده بود که دیگر احدی را یارای چون و چرا و نصیحت کردن به او نبود...» (تقی زاده در مجلس). مع الوصف وزیر دارائی بدبخت و وظیفه وجدانی خود را که عبارت از گوشزد کردن عواقب چنین عملی بود با کمال شهامت انجام داد و چند کلمه ای درباره زیانهای کار بیمطالع به عرض معظم الیه رساند. اما نتیجه چه شد؟

«... به قراری که از منابع بسیار موثق اطلاع پیدا کرده ام * تقی زاده چند روز قبل پس از برخوردی شدید با رضاشاه که در آن مورد عتاب و خشونت توهین آمیز اعلی حضرت قرار گرفت استعفای خود را از وزارت دارائی تسلیم مقام سلطنت کرده است ولی رضاشاه حضوراً به وی تذکر داده که وزرای ایران آزاد نیستند که به میل و خواسته خود استعفا کنند و فقط موقمی کنار می روند که رسماً به آنها امر شده باشد...» (۱)

از لحظه ای که رضا شاه امتیاز نامه داری را توی آتش بخاری انداخت و به وزراء دستور داد که بروند و آن را فسخ کنند... دیگر برای هیچ وزیری امکان نداشت که عقیده ای برخلاف نظر معظم له ابراز کند. مع الوصف به قراری که اطلاع پیدا کرده ام میان وزراء باز تقی زاده این اندازه جرئت و شهامت داشت که اعلی حضرت را متوجه عواقب سوء این تصمیم ناگهانی سازد و از ایشان اجازه بگیرد که لا اقل یک جمله آخری به نامه مورخ ۲۷ نوامبر هیئت دولت که قرار بود برای من فرستاده شود الحاق گردد که بموجب آن راه شروع مذاکرات برای حل مسألت آمیز قضیه به یکباره مسدود نگردد...» (۲)

حال اظهار نظر جناب سعیدی را یکبار دیگر برای خوانندگان محترم این مقاله

* این منابع بسیار موثق به احتمال نزدیک به یقین مرحوم جعفر قلی خان اسعد بختیاری (وزیر جنگ) یا برادرش محمد تقی خان اسعد (امیر جنگ) بوده اند.

۱ - تلگراف محرمانه وزیر مختار انگلیس در تهران به لندن - بامشخصات

Fo. 137/16941 در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا (مربوط به بحران نفت جنوب)

۲ - اسناد وزارت امور خارجه انگلیس در باره بحران نفت جنوب (نامه جکس به

سرجان کدمن).

نقل می‌کنم تا ارزش قضاوتی که در این مورد فرموده‌اند آشکار گردد:
 «... اگر تقی‌زاده حقایق امر را به عرض رضاشاه می‌رساند قضیه ازدو حال خارج نبود. یا رضاشاه وطن پرست متوجه خطرات این کار می‌شد و نصایح وزیر دارائی را می‌شنید، یا استدلال او را نمی‌پذیرفت و معزولش می‌کرد و به فرض مجال چند صباحی نیز به توقیف گاه و زندانش می‌افکند که مدت این تبعید دیری نمی‌پایید و چند ماهی بعد غضب شاه فرومی‌نشست و اعراض وزیر مسئول را ناشی از وطن خواهی او می‌دانست و آزادش می‌کرد و در این میان به عوض چند ماهی تحمل توقیف زندان، تقی‌زاده ملتی را از چنگ استعمار نجات داده بود...»

نویسنده این جملات نمونه والکوی کامل المیار روشنفکران قشری جامعه ماست که عادت دارند نحوه رفتار و عکس‌المعملهای بازیگران سیاسی پنجاه سال قبل را به میل و سلیقه خود تعبیر کنند و از آن نتیجه‌ای را که برای اثبات عقاید بی‌اساس خود لازم دارند بگیرند.
 آقای سمعی ۱ شما بر مبنای کدام دلیل تاریخی این‌طور محکم و قاطع اظهار نظر می‌فرمائید که مدت توقیف و تبعید تقی‌زاده دیری نمی‌پایید و چند ماهی بعد موفق و سرفراز از زندان بیرون می‌آید؟ نسرالتدوله فیروز (وزیر دارائی رضاشاه) به زندان رفت و جسد بیجانش بیرون آمد. تیمورتاش (وزیر دربار پهلوی) به زندان رفت و جسد بیجانش بیرون آمد. سردار اسعد بختیاری (وزیر جنگ) به زندان رفت و جسد بیجانش بیرون آمد. داور (وزیر دارائی دیگر) سرنوشت مشابهی که در انتظارش بود پیش‌بینی کرد و با تریاک خود را کشت. مدرس اصفهانی به زندان خواب تبعید شد و پس از نه سال جسد مسمومش را در کاشمر به خاک سپردند. دکتر ارانی به زندان رفت و جنازه‌اش بیرون آمد. و بسیاری دیگر... *

* در اینجا ممکن است بعضیها به من ایراد کنند که در سلسله مقالات سیمای احمدشاه قاجار از همین زمامداری که مخالفت با نظرش این‌گونه عواقب خطرناک در برداشت تجلیل و تکریم می‌کنم. ولی خواننده فراموش نکند که نوشته‌های من مربوط به دوره‌ای است که رضاخان سردار سپه تازه نردبان ترقی را می‌پیمود و حقیقتاً مورد تحسین و ستایش ملت ایران بود. و بهر تقدیر سیئات و حسنات اعمال زمامداران را باید در مجموع قضاوت کرد و نه به‌طور پراکنده. من هنوزم رضاشاه را بزرگترین پادشاهی می‌دانم که در عرض دو قرن اخیر در ایران ظهور کرده است و دلایل خود را در این زمینه سر فرصت کافی شرح خواهم داد. خدمات بزرگ‌روی به ایران (ایجاد ارتش متحدالشکل، الفاه کاپیتولاسیون، تأسیس دانشگاه تهران، ساختن راه آهن سرتاسری، و استرداد ایالت زرخیز خوزستان) فراموش نشدنی هستند در حالی که قتل‌های سیاسی دوران سلطنتش که معلول سوء نیت و نفقتین و توطئه مأموران اداره کل تأمینات کشور (سازمان امنیت آنروزی ایران) بود اگر با آن سایر پایه‌گزاران سلسله‌های سلطنتی در ایران (نظیر شاه اسمعیل صفوی - نادرشاه افشار - و آقامحمدخان قاجار) مقایسه شود حقیقتاً در حکم صفر است. مقاله شیوای باستانی‌پاریزی را درباره اعمال وحشیانه نادر در کتاب خاتون هفت‌قلعه (چاپ جدید) بخوانید تا صدق عرایض معلوم شود.

اما اینکه نویسنده اظهار نظر فرموده اند که تقی زاده با چند روز یا چند ماهی به زندان رفتن «ملتی را از چنگ استعمار نجات داده بود» این استدلال هم، مثل سایر دلایشان، بسیار بی‌مأخذ و بی‌جگانه است زیرا به فرض اینکه تقی زاده از صحنه خارج می‌شد یک وزیر دارائی دیگر (از قماش سر تیب امیر خسروی) روی کار می‌آمد و قرارداد علی‌حال امضا می‌شد و نجات یافتن از یوغ استعمار انگلیس هم تا موقعی که سیمای سیاسی اروپای آن دوره عوض نشده و قدرت و نفوذ آمریکا جای تسلط انگلستان را در خاورمیانه (و جهان) نگرفته بود تقریباً غیر ممکن بود.

ابراهیم سوم - «تقی زاده اگر با تمديد قرارداد موافقت نداشت می‌توانست يك ماه بعد از امضای قرارداد با استفاده از گذرنامه سیاسی به بهانه فلان بیماری راهی اروپا شود و به محض دور شدن از قلمرو قدرت رضاشاه با صدور اعلامیه‌ای به جهانیان بفهماند که امضایش زیر قرارداد نفت به دلخواهش نبوده است و باقی عمرش را در گوشه‌ای از اروپای پهناور با امکانات بسیار فراوانی که داشت با شرف و آسایش زندگی کند.» (نوشته سعیدی سیرجانی)

از کسانی که وضع يك دوره استثنائی را شخصاً درک نکرده‌اند و به قول معروف از روی معده سخن می‌گویند، استدلالی بهتر از این نمی‌شود انتظار داشت. آقای سعیدی فریفتن رضاشاه و در رفتن از زیر نگاههای ظنین آن مرحوم، با توجه به قدرت و بیداری شهربانی وقت، به این سادگیها که شما تصویر یا تصور فرموده‌اید نبود. بروید و بیوگرافی آیرم را در سلسله انتشارات «بازیگران عصر طلایی» بخوانید تا متوجه شوید که من چه می‌گویم. رئیس شهربانی مقتدر وقت (سر لشکر آیرم) که همه ابزارهای خدعه و تزویر و تحریف را در اختیار داشت، موقعی که به حد کافی دزدی و سوه استفاده کرده بود و برای رهائی از قهر و غضب احتمالی رضاشاه پی‌بها نه‌ای می‌گشت که بی‌سروصدا از ایران فرار کند، برای چندین ماه متوالی تمرین «بیماری مصنوعی» کرد و هر بامداد که برای عرض گزارشهای شهربانی به حضور رضا شاه شرفیاب می‌شد چنان باخس و خس و سرفه و تنگه نفس‌های متوالی بسا شاه صحبت می‌کرد که سرانجام رضا شاه را، با همه زرنگی که در تشخیص این گونه خدعه‌ها داشت، فریفت و از حضورش کسب اجازه کرد که سفری برای معالجه به اروپا بکند. اما به قول نویسنده چابک قلم بازیگران عصر طلایی (آقای ابراهیم خواجه نوری) همین قدر که حضرت اجل در بند ربهلوی به کشتی نشست و سفینه حامل وی به حد کافی از خاک ایران دور شد ناگهان صدای گرفته‌اش باز شد و آثار بیماری در یک چشم بهمزدن از بین رفت و بیمار مردنی دیر روز با نشاط و شادایی جوانان تندرست شروع به قدم زدن در عرشه کشتی کرد!

ولی آنهایی که تقی زاده را می‌شناسند می‌دانند که او اهل این قبیل ناروزدنها و نقش-بازی کردنها نبود و بهر تقدیر، طبیعت شکاک رضاشاه به‌وزیری که علناً با نظروی در باره الفاه قرارداد نفت مخالفت کرده بود، به این سادگیها اجازه نمی‌داد که خاک ایران را یک ماه بعد از بسته شدن قرارداد جدید به «بهانه مرض» و با «گذرنامه سیاسی» ترک کند.

و آنکھی من سئوالی از شما دارم: بیایید و از خودتان شروع کنید. با همه آزادی نسبی که در عرض ماههای اخیر نصیب جامعه روشنفکران ایران شده، هنوز خیلی مطالب و

در دلهاست که نوشتن آنهادر مطبوعات داخلی کشور به آسانی میسر نیست. اما جناب عالی که از برکت صلح‌های سرشار بنیاد فرهنگ ایران غالباً در سفرهای «تحقیقاتی» هستید چرا از مسافرت اخیرتان به قاهره برای صدور اعلامیه‌ای از آن نوع که برای تقی‌زاده تجویز می‌فرمائید استفاده نکردید؟ چرا با روزنامه‌الاهرام مصاحبه‌ای ترتیب ندادید و جامعه روشنفکران کشور رامدیون و سپاسگزار خود ساختید؟

لابد خواهید گفت که چنین مصاحبه‌ای، اگر هم خودتان به ایران باز نمی‌گشتید، برای رئیس‌محترم بنیاد فرهنگ و خویشان و نزدیکانتان خطر داشت. بسیار خوب، عین این ملاحظات (در ابعادی به مراتب وسیعتر) شامل حال تقی‌زاده هم می‌شد و صدور «چونان اعلامیه‌ای» که جنابتان تجویز می‌فرمائید ممکن بود جان دوستان و اقوام تقی‌زاده را در ایران به خطر اندازد و احیاناً به «سکته ناگهانی» مرحوم فروغی منجر گردد که او هم مثل تقی‌زاده با عمل بی‌مطالعه رضا شاه درباره قرارداد داری مخالفت کرده بود و اعلی حضرت قفید همیشه این سوءظن را داشت که این دورجل سیاسی با هم ارتباط و مکاتبه محرمانه دارند. اما وجدان مسئول تقی‌زاده رساندن چنین ضرری را به خویشان و دوستان و آشنایان هرگز اجازه نمی‌داد و سر سکوت طولانی آن مرحوم در عرض سالیان تبمید و دوری از وطن بیشتر مبنی بر همین گونه ملاحظات بود.

ایراد چهارم - تقی‌زاده اگر با عاملان استعمار در این توطئه شرکت و همگامی نداشت می‌توانست در فاصله شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ لب بگشاید و ضمن مصاحبه‌ای به جهانیان اعلام کند که آلت فعل بی‌اراده‌ای پیش نبوده است و امضایی که زیر قرارداد نفت گذاشته است از ترس‌جانش بوده. نه آنکه در بهمن ۳۷ وقتی که موج اعتراض ملت ایران به زیان استعمارگران انگلیسی اوج گرفته است و باد موافق بیرق مبارزان با انگلیس را به اهتزاز در آورده است و تقی‌زاده با فراست خاص بی‌برده است که دوران دورانی دیگر است برای اینکه در شرایط جدید هم بی‌نصیب نماند و مقام و مزایایش محفوظ بماند، بیاید و از پشت منبر مجلس خویشان را آلت فعل و بنده ذلیل و فرمانبر بی‌اختیار معرفی کند...

(نوشته سعیدی سیرجانی)

جواب ایراد اخیر به طور خلاصه این است که تحت قانون اساسی ایران، آن مرجع نهایی که می‌تواند امتیازات خارجی را در این کشور لغو، اصلاح، جرح، تعدیل، یا قبول کند **مجلس شورای ملی** است. متن قانون اساسی در این باره کاملاً روشن است گرچه بعید است که آقای سعیدی آن را خوانده باشند. به موجب اصل ۲۴ مضمون قانون اساسی ایران:

«بستن عهدنامه‌ها و مقاوله نامه‌ها، اعطای امتیازات تجارتي و صنعتی و فلاحتی، اعم از اینکه این امتیازات به اتباع کشور یا خارجیان داده شود، جملگی باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.»

و در ماده ۲۷ لایحه امتیاز نفت که توسط تقی‌زاده به مجلس دوره نهم تقدیم شد مخصوصاً قید شده بود که: «... این قرارداد پس از تصویب مجلس شورای ملی و توشیح آن از طرف

اعلی حضرت همایونی قابل اجراست. »

چنانکه می بینیم نقش عهده را در تصویب یا رد این گونه امتیازات مجلس شورای ملی بازی می کند و نخست وزیر و اعضای هیئت دولت (تحت قانون اساسی ایران) در درجه دوم اهمیت قرار دارند. نمایندگان دوره پانزدهم قانونگذاری در جلسه روز چهارشنبه ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ موافقت نامه نفتی منعقد میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی را که به امضای نخست وزیر (مرحوم قوام السلطنه) رسیده بود با اکثریتی قاطع (۱۰۲ رأی از ۱۰۴ رأی) رد کردند و آب از آب تکان نخورد. در آن تاریخ کسی نگفت که قوام السلطنه در بستن آن قرارداد به ایران خیانت کرده یا اینکه باطناً با روسها هم دست بوده. حتی در ماده واحده (دایر به رد موافقتنامه) به حسن نیتش هم اشاره شد.

بسیار خوب، مجلس شورای ملی دوره نهم هم می توانست قرارداد نفت ایران و انگلیس را که به امضای نخست وزیر (هدایت) و وزیر دارائی (تقی زاده) تقدیم مجلس شده بود دچار همین سر نوشت یعنی باطل و کان لم یکن سازد. اما موقمی که قرارداد ۱۳۱۲ (با ماده مشهور تمدیدش) به مجلس رفت از ۱۱۳ نفر عده حاضر، ۱۰۵ نفر به نفع لایحه دولت رأی دادند و آن را با سلام و صلوات تصویب کردند. *

به این ترتیب پس از آنکه لایحه دولت (محتوی قرار داد نفت) از تصویب مجلس گذشت و تبدیل به قانون رسمی کشور شد، تا موقمی که خود مجلس شورای ملی ایران همان قرارداد را لغو یا اینکه صنایع نفت کشور را ملی اعلام نکرده بود، هیچ عملی از جانب تقی زاده (انتشار اعلامیه، صدور بیانیه، ایراد خطابه، ترتیب مصاحبه و غیره) کوچکترین تأثیری در سر نوشت قرارداد نمی توانست داشته باشد جز اینکه عرض خود تقی زاده را ببرد و اسباب زحمت شدید برای دوستان و اقوامش در ایران فراهم سازد.

حقیقت امر (که آقای سعیدی و امثال ایشان از روبروشدن با آن هراسانند) این است که در دوره سلطنت رضاشاه نه مجلس اختیار داشت که آزادانه در باره لوایح قانونی دولت رأی بدهد و نه وزراء آزادی عمل داشتند که محتوای آن لوایح را به میل و اراده خود تنظیم کنند. فقط بعد از استعفای رضاشاه و خروج وی از ایران بود که نمایندگان مجلس آزادی نسبی یافتند و هر و کیلی عملاً مسئول رأی دادن خود گردید.

با رفتن رضاشاه پهلوی از ایران، خلاه قدرتی در این کشور پیدا شد که آن را شورویها و انگلیسها (اشغالگران نظامی ایران) آنآ پر کردند. بیدار کردن مسئله خفته نفت در این دوره (با صدور اعلامیه، بیانیه، یا ترتیب دادن مصاحبه های سیاسی از آن نوع که آقای سعیدی تجویز می فرمایند) نه تنها به صلاح ایران نبود بلکه خطرهای بیشمار برای حاکمیت و استقلال ملی ما داشت. شوروی و انگلستان در این تاریخ هر دو سخت نیازمند نفت ما بودند

* تازه رأی مخالف آن هشت نفر هم مصلحتی و به حقیقت حسب الامر بود تا به دنیای خارج چنین وانمود شود که در مجلس شورای ملی ایران نمایندگان مخالف حق اظهار نظر آزاد دارند و می توانند علیه لوایح دولت آزادانه رأی بدهند. و گرنه حقیقت امر بر عقلای آن دوره آشکار و ظاهر من الشمس بود.

زیرا بخش مهمی از معادن نفت قفقاز از دست روسها خارج شده یا اینکه از حیز ارتفاع افتاده بود. در نتیجه، کوچکترین خطی از ناحیه ایران در این زمینه منجر به کنار آمدن روس و انگلیس با هم و احیای قرارداد منحوس ۱۹۰۷ (منتها به شکلی دیگر) می گردید. بنابراین تا سال ۱۳۲۵ که ایران تحت اشغال نظامی بیگانگان بود، مسئله نفت به حکم اجبار می بایست مسکوت بماند تا فرصتی مساعد به چنگ ملیون ایرانی بیفتد.

این فرصت مساعد اندک زمانی پس از خروج قوای بیگانه از ایران بدست آمد. در این تاریخ که تقریباً یک سال و نیم از پایان جنگ جهانی دوم می گذشت، حزب کارگر انگلستان که با اکثریتی قاطع زمام امور این کشور را بدست گرفته بود شروع به اجرای برنامه های سوسیالیستی خود (ملی کردن صنایع بزرگ کشور) کرد. پیش از این تاریخ، اصل ملی شدن صنایع بزرگ فقط در یک کشور کمونیستی (اتحاد جماهیر شوروی) اجرا شده بود و انگلستان اولین کشور غیر کمونیست اروپائی بود که برنامه وسیع ملی کردن معادن ذغال سنگ، صنایع آهن، فولاد، برق، گاز، و تأسیسات شیمیائی را به معرض اجرا گذاشت. قبول شدن این اصل در انگلستان، دست دولتهائی را که در گذشته (تحت فشار انگلیس) مجبور به بستن قراردادها و اعطای امتیازات هنگفت اقتصادی به سرمایه داران انگلیسی شده بودند باز کرد و زمره ملی شدن صنایع نفت در خاورمیانه بلند شد. دولتی که خود معادن ذغال سنگ و صنایع شیمیائی کشورش را ملی کرده بود دیگر نمی توانست از ملی شدن این قبیل صنایع در کشورهای دیگر جلو گیری کند. رطب خورده منع رطب چون کند!

در بجهت این وضع بود که دوران سفارت تقی زاده در لندن بسر رسید و او به عنوان نماینده مردم تبریز در مجلس شورای ملی (که غیاباً انتخاب شده بود) به ایران برگشت و اندکی پس از مراجعت به ایران، در اولین فرصتی که بدستش آمد نطق مشهور و تاریخی خود را در مجلس شورای ملی، که در مقدمه این مقاله نقل شده، ایراد و اساس معنوی قرارداد ۱۳۱۲ را منقزلزل کرد، در آن تاریخ رحیمیان نماینده قوچان با اشاره به اهمیت مطالبی که تقی زاده در مجلس فاش کرده بود. اظهار داشت: «با بیانات جناب آقای تقی زاده که کمتر از این هم از ایشان انتظار نمی رفت؛ این قرارداد (معناً) از درجه اعتبار ساقط است.»

بنابراین رهنما ئیهائی که آقای سعیدی پس از گذشت سی سال از عمر آن دوره برای ملت ایران می فرمایند، فقط جهل کامل ایشان را درباره مسائل قانونی و روابط بین المللی فاش می سازد. تا پیش از اجرای اصل ملی شدن صنایع بزرگ در بریتانیا (و این فرمولی بود که خود انگلیسی ها ندانسته در اختیار ملل استثمار شده خاورمیانه گذاشتند) کاری از دست امثال تقی زاده ها ساخته نبود زیرا لغو قراردادی که به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسیده بود، موقمی که هنوز چهل سال و اندی به موعده انقضای آن مانده بود، به این سهولت که آقای سعیدی تصور می فرمایند امکان پذیر نبود؛ یک بار قراردادی را که سی سال از موعده آن باقی مانده بود لغو کردیم و نتیجه اش را دیدیم و الغای پیش از وقت قرارداد بعدی ممکن بود عواقبی بدتر و شدیدتر بر ایمان ایجاد کند. اما خدمت مهم تقی زاده به ایران (پس از

اینکه انگلیسی‌ها اصل ملی شدن صنایع بزرگ را پذیرفتند. این بود که ارزش معنوی قرار داد ۱۳۱۲ را با همان نطقی که در مجلس ایراد کرد از بین برد و بقیه کار را نمایندگان و رهبران ناسیونالیزم ایران با ملی کردن صنایع نفت انجام دادند. به روان هر کدام از آن مبارزان که از این دنیا رفته‌اند هزاران درود.

سکوت تقی‌زاده در عرض سالیان جنگ، مبنی بر یک مصلحت بزرگ ملی بود که مفرضان و کوه‌فکران از تشخیص آن عاجزند و لذا (به عکس استنتاج غلط آقای سعیدی) آن مرحوم نه با عاملان استعمار بستگی داشت و نه در توطئه شرکت نفت همگام بود. دست تقدیر این مرد وطن‌پرست را در دوره‌ای وزیر دارایی ایران کرد که مرحوم رضاشاه (که او هم وطن پرست بود) به علت نیاز شدید به تأمین ارز خارجی (برای تکمیل راه آهن سرتاسری ایران و صنعتی کردن کشور) مرتب به این در و آن در می‌زد تا حق‌السهم ایران را از در - آمده‌های هنگفت شرکت نفت با یک جهش سریع و ناکهانی بالا ببرد و به نیات و آرزوهای بلند خود جامه عمل بپوشاند. اما راهی که او برای این کار برگزید، یعنی الفاء یک‌جانبه قراردادی که نزدیک به سی سال از موعد اعتبار آن باقی مانده بود، آنهم در دوره‌ای که انگلستان فعال مایشاء خاور میانه بود، خطی بسیار بزرگ بود که وبال تاریخی‌اش دامنگیر خود آن مرحوم و چهار تن از مشاوران مورد اعتمادش که عهده‌دار مذاکرات نفت بودند (فروغی - تقی‌زاده - داور - علاء) گردید. من در ضمن این مقاله و مقاله قبلی شاید نشان داده باشم که تقدیر قرارداد نفت ۱۳۱۲ با کنار رفتن تقی‌زاده و آمدن کسی دیگر به جای او عوض شدنی نبود زیرا شاهنشاه فقید خود را در بن‌بستی عجیب انداخته بود که رهایی از آن جز با تعدد قرار داد داری امکان نداشت. رضاشاه مردی بود وطن‌پرست که با همت و پشتکار تاریخی خود ایالت زر خیز خوزستان را در سال ۱۳۰۳ از دست عمال بیگانه (خزعل و اعوان و انصار او) نجات داده بود و اکنون در سال ۱۳۱۲ (ده سال بعد از آن فتح تاریخی) باز می‌دید که سرنوشت خوزستان در خطر است. لایحه تعدد قرار داد به هر حال به مجلس می‌رفت و تصویب هم می‌شد زیرا در غیر این صورت خود ایالت خوزستان ممکن بود با تمام منابع نفتش از دست برود. بدبختی تقی‌زاده در این بود که در یک لحظه استثنائی تاریخ در وضعی به تمام معنی استثنائی قرار گرفت و قرعه این فال نحس یعنی مأموریت تقدیم قرار داد جدید نفت به مجلس به نام وی زده شد. همچنانکه خودش گفته است: ... خداوند چنین خواسته بود که آن تفسیر فرضی (تقدیم قرارداد به مجلس) دامنگیر من گردد و لذا شخصاً با اقرار به اینکه بهتر بود که انسان، ولو با فدا کردن نفس، از این تفسیر فرضی و غیر اختیاری هم دور بماند و دخالتی در آن نداشته باشد، مع الوصف وقتی به کنه مطلب نگاه می‌کنم بین رضایت اجباری آن سه نفر (داور - فروغی - علاء -) که پیش‌نویس قرارداد را امضاء کردند، و رأی اجباری متجاوز از صد نفر نماینده مجلس که وکیل ملت نامیده می‌شدند، و عمل خودم که به عنوان وزیر دادائی وقت پای لایحه قرار داد نفت را اجباراً امضاء کردم، چندان فرقی نمی‌بینم...

اما در ادوار تقنینیه بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰، خوشبختانه هر گز چنین وضعی که در آن‌جان انسان به علت اکراه از قبول مأموریتی که به آن میل ندارد در خطر باشد، برای

هیچ کدام از وزراء و و کلاهی ایران پیش آمدن کرده است و هر وزیر که در عرض این سی و هفت سال لایحه‌ای به مجلس برده، و هر نماینده‌ای که به آن لایحه رای داده، اگر روزی مورد بازخواست قرار گیرد مجبور است که در پیشگاه ملت از خود دفاع کند. بنابراین واژه‌های سعیدی که سابقه عمل تقی‌زاده ممکن است بهانه خطرناکی بدست این گونه اشخاص بدهد که در آتیه مسئولیت عمل خود را به گردن دیگران بیندازند، خوشبختانه کاملاً بی‌اساس است. معاذیر و مجوزهایی از آن گونه که حقیقاً از تقی‌زاده و فروغی و داور و علاء قابل قبول بود، از هیچ کدام از وزیران و نمایندگان مجلس که بعد از شهریور ۲۰ در راس مقامات مسئول این کشور قرار گرفته‌اند شنیدنی یا پذیرفتنی نیست و هر کاری که این بزرگوران در عرض این مدت طولانی (از شهریور ۱۳۲۰ تا امروز) انجام داده‌اند، مسئولیت آن را نیز می‌هیچ عذر و بهانه‌ای باید پذیرا گردند.

* * *

دفاع من از تقی‌زاده تمام شد و در آتیه فقط به ایرادها و پرسشهای کسانی که مطمئن باشم هیچ گونه سوء نظر و عداوت شخصی نسبت به آن مرحوم ندارند جواب خواهم داد. و البته کسانی هم که حمله کردن به تقی‌زاده را وسیله کسب شهرت یا جلوه کردن در محضر عوام الناس قرار داده‌اند مختارند که کمافی السابق هر چه خواستند در این باره سخن فرسائی یا قلمفرسائی کنند ولی از این بنده بیمقدار دیگر نباید انتظار جواب و عکس‌العمل قلمی داشته باشند ولی به هر حال يك پیام و نصیحت آخرین به امثال آقای سعیدی دارم و آن این است که تحقیق، مخصوصاً تحقیق تاریخی، فن ساده و پیش‌پا افتاده‌ای نیست که هر قلم‌زن یا هر سخن پرداز آن را وسیله تفنن و کسب شهرت قرار دهد. این فن به دقت، موشکافی، بی‌غرضی در تجزیه و تحلیل حوادث تاریخی، و از همه مهمتر به بی‌پروائی از مقامات قدرتمند زمان نیازمند است زیرا این مقامات ممکن است به‌عللی (فرضاً به این دلیل که پای شخصیتی بزرگ در کار است) در پوشاندن یا معکوس جلوه دادن حقایق ذینفع باشند. در طول تاریخ ملل، مخصوصاً در تاریخ مللی مثل ایرانیان، بارها این الزام سیاسی پیش آمده است که فردیگناهی را دراز کنند تا مسئول حقیقی (که از او یا از اعاقبش می‌ترسیده‌اند) ناشناخته بماند. به این دلیل، در نزدیک شدن به حریم مسائل پیچیده زمان (از نوع همین قرارداد نفت) و در تحلیل نقش بازیگرانی که شکل‌نهایی آن مسائل را تعیین می‌کنند، منتهای دقت و احتیاط لازم است.

کلاه‌داری و آئین سروری داند
نه هر که سر بفرشد قلندری داند

نه هر که طرف کله کوچ نهاد و تند نشست
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست

مجله یغما - نهایت شرافت انسانی و کمال وجدان مردمی است که محقق دقیق بی‌هیچ بستگی و پیوستگی از شخصیتی وطن دوست و عالمی نیک‌نهاد که زبانش از گفتار بسته است با حجتی قاطع دفاع می‌کند.

از استاد دکتر شیخ‌الاسلامی که بر هنر خویش ایمنی دارد جز این انتظاری نبود و جای سپاسگزاری است. مقالات دیگری هم در این موضوع رسیده که چاپ نمی‌شود و مقالاتی دیگر که برسد نیز چاپ نخواهد شد که در خانه اگر کس است بس است.